



کایو برندل
قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی:
مبارزه طبقاتی علیه بلشویسم
ژوئن ۱۹۵۳
برگردان: شوراها

www.shoraha.net



اسفند ۱۴۰۳ / مارس ۲۰۲۵
گرایش کمونیسم شورایی

۲/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

کایو برنلد

قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی:

مبارزه طبقاتی علیه بلشویسم

ژوئن ۱۹۵۳

این متن در ابتدا به زبان هلندی به عنوان یک جزوه منتشر شد که به صورت ناشناس توسط اسپار تاکوس بوند، یک گروه کمونیستی شورایی هلندی، منتشر شد. نویسنده در آن زمان عضو این گروه بود. این اثر تنها چند هفته پس از وقایع منتشر شد و حمله‌ای شدید به سرمایه‌داری دولتی بلشویکی بود. این جزوه، دروغ‌های ناشیانه طبقه حاکم را افشا کرده و عدالت را برای هزاران کارگر آلمانی شرقی که شجاعانه در برابر ظلم و استثمار مقاومت کردند، برقرار می‌کند.

در سال ۱۹۷۸، گروه هلندی *Daad en Gedachte* (عمل و اندیشه) این جزوه را با تغییرات جزئی ویرایش کرد. در برخی قسمت‌ها، نویسنده سبک تحلیلی را جایگزین لحن احساسی و تند اولیه کرده بود. با این حال، دیدگاه‌ها و نظرات اصلی وی بدون تغییر باقی ماندند.

در سال ۱۹۷۹، نسخه دوم این جزوه به زبان فرانسوی توسط *Echanges et Mouvement* منتشر شد. این ترجمه کاملاً تحت نظر نویسنده از نسخه فرانسوی انجام شده است.

نزدیک به نیم قرن پیش، آنتون پانکنوک، مارکسیست معروف هلندی، اعلام کرد که حاکمان جامعه بلشویکی چیزی جز "طبقه‌ای که در تلاش است تا بردگی کارگران را جاودانه کند" نیستند. درستی این دیدگاه توسط وقایعی که در این جزوه به آن پرداخته شده، اثبات شد:

گرایش کمونیسم شورایی

"سیاست دستمزدی در آلمان شرقی به دنبال افزایش بهره‌وری از طریق شدت بخشیدن به کار و کاهش دستمزدها است... روش‌های پرداخت بر اساس نتایج تولید در هر جا که امکان داشته باشد اعمال می‌شود... دستمزدها به مهارت‌های مختلف و میزان تحقق سهمیه تولید بستگی دارد، یعنی مقدار کالاهایی که در زمان مشخصی تولید می‌شود... تا سال ۱۹۵۰، تفاوت‌های عظیمی در سطح دستمزدها در آلمان شرقی ایجاد شده بود... سیستمی که مدیران روسی در تلاش بودند تا آن را اجرا کنند، تنها می‌توانست به نابرابری‌های بیشتری منجر شود..."
(سیستم دستمزدی در منطقه شوروی، از مجله "Der Gewerkschafter"، ژوئیه ۱۹۵۳)



مقدمه

تقریباً سی سال از آن صبح تابستانی در سال ۱۹۵۳ می‌گذرد که ۸۰ تا ۱۰۰ کارگر در کارگاه‌های ساختمانی استالین‌آلی [۱] در برلین شرقی کار خود را متوقف کردند. آنها از داربست‌ها پایین آمدند و همراه با همکاران خود به سوی ساختمان‌های دولتی در لایپزیگر اشتراسه حرکت کردند تا علیه افزایش استانداردهای کاری اعتراض کنند.

آنها نمی‌دانستند که با این اقدام، جرقه‌ای برای یک قیام کارگری زده‌اند که به سرعت در سراسر آلمان شرقی گسترش می‌یابد. در روزهای ۱۶ و ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، رژیم بلشویکی جمهوری دموکراتیک آلمان [۲] به لِرزه افتاد. بردگان مزدی سرمایه‌داری دولتی حتی در دورافتاده‌ترین نقاط کشور دست به عمل زدند. هر جا که جرقه مقاومت به آنها می‌رسید - یا بهتر بگوییم، آنها را به جنبش درمی‌آورد - به طور خودجوش شوراهای انقلابی تشکیل می‌دادند. آنها گام‌های نخست را در مسیری برداشتند که نه، آن‌طور که برخی ادعا کرده‌اند، به سوی دموکراسی بورژوازی، بلکه به سوی هدف بسیار دورتر دموکراسی طبقه کارگر هدایت می‌شد.

این قیام کاملاً خصلتی پرولتری داشت، امری که به‌ندرت در رویدادهای مشابه دیده شده است. این قیام نمونه‌ای زنده به جهان ارائه داد که چه چیزی یک انقلاب کارگری را شکل می‌دهد و چه چیزی آن را از سایر جنبش‌ها متمایز می‌کند. هم‌زمان، این قیام به طور ریشه‌ای تمامی افسانه‌هایی را که پیش از آن در مورد انقلاب کارگری قابل پذیرش

بودند، نابود کرد. [۳] آنچه این قیام در آلمان شرقی به چالش کشید، این ایده بود که هیچ کنش انقلابی بدون نظریه انقلابی امکان پذیر نیست [۴].

علاوه بر این، قیام نشان داد که وجود یک "پیشاهنگ انقلابی" شرط لازم برای اقدام انقلابی طبقه کارگر نیست؛ بلکه به جای آنکه یک "آگاهی انقلابی" باعث طغیان شود، این طغیان انقلابی است که آگاهی انقلابی را به وجود می آورد. این وقایع همچنین نشان داد که چگونه گروه‌های کوچکی از کارگران که در ابتدا برای بهبود شرایط کاری خود مبارزه می‌کنند، می‌توانند به سرعت به توده‌هایی تبدیل شوند که برای اهدافی بسیار گسترده‌تر و رادیکال‌تر مبارزه می‌کنند. سه سال بعد، انقلاب مجارستان به روشنی نشان داد که با چه سرعتی توده‌ها می‌توانند مطالبات خود را در یک روند انقلابی تغییر دهند و چگونه شعارهای آنان از یک لحظه به لحظه دیگر تحول می‌یابد. ما می‌آموزیم که در مبارزه طبقاتی، آنچه کارگران درباره اقدامات خود فکر می‌کنند اهمیت کمتری دارد نسبت به معنای واقعی این اقدامات و اینکه چگونه شتاب وقایع، رفتار کارگران را شکل می‌دهد.

جوانان امروزی همیشه درک روشنی از آنچه در گذشته رخ داده است ندارند. افزون بر این، تاریخ توسط غرب تغییر داده شده است [۵]. صفحات پیش رو تلاشی برای بازسازی این گذشته است. ما این بازسازی را بر اساس چندین منبع انجام داده‌ایم که ارزش آنها، پیش از هر چیز، در شهادت‌های افرادی نهفته است که در مرکز این رویدادها حضور داشتند.

ما به نقل از منابع زیر اشاره می‌کنیم [۶]:

- آرنو شولتز در کتاب ورنر نیکه، «۱۷ ژوئن»

۶/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

- چکی ده‌هایی که در ماهنامه "Der Monat" توسط لایتهاوزر منتشر شد
- مقاله "دو روزی که جهان شوروی را لرزاند" نوشته لویی فیشر در مجله ریترز دیجست، دسامبر ۱۹۵۳
- چندین مقاله در نشریات اتحادیه‌های کارگری آلمان غربی
- استفان برانت، «قیام (Der Aufstand)»



طوفانی در حال شکل‌گیری

در تابستان ۱۹۵۳، منطقه شرقی آلمان که در اشغال نیروهای روسی بود، صحنه رویدادهای انقلابی مهمی شد. برای اولین بار در ۳۲ سال گذشته، یک جنبش وسیع در میان پرولتاریای آلمان در حال شکل‌گیری بود. در برلین شرقی، ماگدبورگ، روستوک و وارنمونده، براندنبورگ و راتسو، درسدن و گورلینز در مرز لهستان، ینا؛ در منطقه تولید اورانیوم در آوه، در هاله و لایپزیگ، در بیترفیلد، مرزبرگ، وولفن و بسیاری از شهرهای دیگر در حوزه زغال‌سنگ قهوه‌ای مرکز آلمان، کارگران همزمان کارخانه‌های خود را ترک کردند و به خیابان‌ها آمدند.

کارگران ساختمانی این حرکت را آغاز کردند، اما انبوه عظیمی از کارگران فلزکاری نیز به سرعت به آنها پیوستند. کار در کارخانه‌های فولاد هنینگسدورف، کارخانه برگمان-بورزیگ، ریخته‌گری‌های کالبه و فورستنبرگ، کارخانه زایس، کارخانه موتور BMW در گرا، ریخته‌گری ماکس در اونتروولنبورن، کارخانه مهمات‌سازی در شونبک و کارخانه المپیا در ارفورت متوقف شد - و این تنها چند نمونه از تعطیلی‌های گسترده‌ای بود که در سراسر کشور رخ داد.

برای یک لحظه کوتاه، کارگران احساس کردند که قدرت در دسترس آنهاست. دولت گروه‌ه‌هل-اولبریخت که تنها یک دست‌نشانده در دستان روس‌ها بود، به حالت وحشت مطلق افتاد. آنها تمامی ابتکار عمل خود را از دست دادند و فلج شدند. رژیم موجود در برابر فشار غیرقابل مقاومت توده‌ها به زانو درآمد.

۸/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

در خیابان‌ها و میدان‌های اصلی سراسر کشور، جمعیت‌های عظیمی از کارگران گرد هم آمدند، کارگرانی که ناگهان دریافتند چیزی برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهایشان. در سال ۱۹۱۸، در صبح روز ۹ نوامبر، ملوانان شورشی کیل وارد برلینی شدند که در تب و تاب انقلاب بود؛ در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، همان برلین شاهد ورود کارگران فولاد هنینگسدورف بود. اما یک تفاوت اساسی وجود داشت: هنگامی که ملوانان کیل از خیابان شارلوتنبورگ عبور کردند، در گروه‌های کوچک و پراکنده بودند و انسجام خود را از دست داده بودند. اما کارگران هنینگسدورف به یکدیگر چسبیده بودند و تعدادشان ۱۲,۰۰۰ نفر بود.

آن‌ها بازو در بازو، در یک صف گسترده، به سمت برلین حرکت کردند. هنوز لباس‌های کارگری به تن داشتند و عینک‌های محافظشان دور گردنشان آویزان بود. از منطقه تحت کنترل فرانسه عبور کردند و موانع سیم خاردار را بریدند. برخی از آن‌ها کفش‌هایی با کف چوبی به پا داشتند که صدای برخوردشان با سنگفرش‌ها در خیابان میلاشتراسه در واسینگ طنین‌انداز می‌شد، گویی که طوفانی در حال نزدیک شدن است، طوفانی که می‌توانست رهبری بلشویکی را از صحنه سیاسی جارو کند.

وقتی که کارگران هنینگسدورف کارخانه‌های خود را ترک کردند باران سیل‌آسا می‌بارید. خیلی زود کاملاً خیس شدند، اما هیچ چیز نمی‌توانست آن‌ها را متوقف کند. [۷] در میان آن‌ها زنانی بودند که کفش‌های نازک و سبکی به پا داشتند، کفش‌هایی که از فروشگاه‌های سازمان بازرگانی خریداری شده بودند و برای چنین مسافتی طراحی نشده بودند. وقتی که پاهایشان زخم شد، کفش‌هایشان را

درآوردند و پابرنه ادامه دادند. هیچ قیمتی آن‌ها را از حرکت بازنمی‌داشت. همه یک هدف داشتند: رسیدن به برلین. آن‌ها می‌بایست ۲۰ کیلومتر (حدود ۱۲.۵ مایل) را طی می‌کردند و حتی لحظه‌ای به بازگشت فکر نکردند. هیچ‌کس تصور روشنی از عواقب این اقدام نداشت.

همه چیز همان‌گونه در حال رخ دادن بود که هنریتا رولاند هولست زمانی توصیف کرده بود: "روح انقلابی تنها در لحظه‌ای می‌تواند افراد را با خود ببرد که قضاوت منطقی درباره عواقب اقداماتشان تقریباً یسا کاملاً از ذهنشان پاک شده باشد" [۸]. این همان چیزی بود که برای کارگران هنینگسدورف رخ داد، همان‌طور که برای بسیاری از کارگران آلمان شرقی که پیش از آن‌ها دست به عمل زده بودند، نیز اتفاق افتاد.

برای مثال، در ۱۶ ژوئن، کاروانی حدود ۱۰,۰۰۰ نفره از مقابل ساختمان مرکزی پلیس برلین شرقی در الکساندرپلاتز عبور کرد. افسران پلیس که پشت پنجره‌های ساختمان هشت طبقه ایستاده بودند، با انگشت به پیشانی خود اشاره کردند - انگار که می‌گفتند: "چند دیوانه هستند". در کافه‌ای در خیابان گریفوالدر، سه کارگر مشغول بازی ورق بودند. اولین واکنش آن‌ها نیز همین بود: "دیوانه‌اند!" اما برای توده‌های به خروش آمده، مسیر وقایع کاملاً متفاوت از آن چیزی است که برای افرادی که ممکن است هرگز عمل نکنند، پیش می‌رود.

"دیوانه" دقیقاً همان چیزی بود که همه کسانی که در آلمان شرقی قیام کردند، در چشم ناظران قدرت عظیم دولت و حزب حاکم به نظر می‌رسیدند. به همین دلیل بود که مطبوعات بورژوازی غرب همواره قیام

۱۰/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

۱۹۵۳ در آلمان شرقی را غیرممکن تلقی می‌کردند. باور عمومی این بود که جنبش‌های توده‌ای در نظام بلشویکی غیرممکن هستند.

دو تاریخ‌نگار آلمانی همین نظر را در هفته‌ای که قیام آغاز شد، ابراز کرده بودند. مانند بسیاری دیگر، آن‌ها باور راسخی داشتند که توده‌ها جرأت کافی برای مقاومت در برابر رژیم بلشویکی را ندارند. این نوع مقاومت را هم غیرمحتمل و هم غیرقابل باور می‌دانستند. اما غیرممکن و غیرقابل باور، در حال رخ دادن بود.

رزا لوکزامبورگ پیش‌تر گفته بود:

"توده‌ها همیشه می‌توانند چیزی کاملاً متفاوت از آنچه ظاهرشان نشان می‌دهد، باشند و می‌توانند به گونه‌ای حرکت کنند که با شرایط تاریخی مطابقت داشته باشد. در میان توده‌ها، مجموعه‌ای از امکانات وجود دارد. امروز ممکن است آن‌ها بی‌تفاوت و منفعل به نظر برسند، اما فردا ممکن است با جسورانه‌ترین نمایش از شجاعت، برخیزند. بنابراین، نباید بر اساس احساسات لحظه‌ای آن‌ها قضاوت کرد، بلکه باید اساس توسعه اجتماعی را در نظر گرفت." [۹]

مبارزه علیه سرکوب، استثمار و شرایط کارگری بخشی از توسعه روابط سرمایه‌داری است. هر گاه این مبارزه به شکل قیام یا انقلاب درآید، این قانون توسعه اجتماعی به‌طور بی‌رحمانه‌ای هرگونه افسانه و توهم را در هم می‌شکند - افسانه‌ها و توهمات که حتی امروز نیز در همه جا وجود دارند. این همان چیزی بود که در ژوئن ۱۹۵۳ اتفاق افتاد.

یک جنبش خودجوش

بسیاری بر این باورند که یک انقلاب پرولتری بدون ایجاد یک سازمان قدرتمند که رهبری محکمی در رأس آن قرار گیرد، نمی‌تواند به واقعیت بپیوندد. چنین رهبری باید شعارها را تدوین کرده و مسیر را مشخص کند. تنها این سازمان و این رهبری می‌توانند توده‌ها را تحریک کنند و به مقاومت واقعی هدایت کنند. بنابراین، یک پیشاهنگ سیاسی پیش‌شرط ضروری برای مبارزه‌ای تعیین‌کننده است که تنها با آن می‌توان قدرت طبقه حاکم را در هم شکست. در گذشته، این تصور توسط واقعیت تاریخی تا حد زیادی نابود شده است و قیام کارگران آلمان شرقی در ۱۹۵۳ بار دیگر این باور را به دنیای افسانه‌ها سپرد.

توده‌ها بدون کوچک‌ترین تحریک از سوی هیچ سازمانی به حرکت درآمدند. در واقع، نمی‌توانست غیر از این باشد. در دولت اولبریخت و گروه‌ه‌وئل، تحت دیکتاتوری حزب واحد (S.E.D.)، هیچ سازمانی که بتواند این "وظیفه تاریخی" را انجام دهد، وجود نداشت. هیچ شعار یا قطعنامه‌ای که به کارگران بگوید "چه باید کرد" وجود نداشت. هیچ رهبری از بالا یا خارج وجود نداشت - و دلیل آن نیز روشن بود. [۱۰]

پس از سرکوب قیام، یک کارگر کارخانه فیلم آگفا در وولفن، نزدیک بیترفلد، گفت:

"اصلاً برنامه‌ریزی شده نبود، همه چیز خودجوش اتفاق افتاد. کارگران کارخانه‌های دیگر حتی نمی‌دانستند در کارخانه ما چه می‌گذرد تا اینکه در خیابان‌ها یکدیگر را دیدیم."

۱۲/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

یک برلینی که در تظاهراتی در سراسر پایتخت شرکت کرده بود، تجربه خود را چنین توصیف کرد: "به لست‌گارتن، مقصد راهپیمایی‌مان رسیدیم، اما هیچ‌کس نمی‌دانست که بعد چه باید بکنیم." اهالی درسدن نیز گفتند: "ما می‌خواستیم در میدان تئاتر تظاهرات کنیم. اما به هیچ اقدام عملی دیگری فکر نکرده بودیم. انگار برای اولین بار مست شده بودیم. ساده‌ترین و ضروری‌ترین چیزها را فراموش کرده بودیم." یکی از کارگران کارخانه‌ای در منطقه روسی نزدیک برلین نیز اظهار داشت: "اینکه هیچ سازمانی وجود نداشت، فاجعه بود. ما همه افرادی بودیم که قبلاً هرگز اعتصاب نکرده بودیم. همه چیز بداهه بود. ما هیچ ارتباطی با دیگر شهرها یا کارخانه‌ها نداشتیم. حتی نمی‌دانستیم از کجا شروع کنیم. اما از اینکه این اتفاقات در حال وقوع بود، سرشار از شادی بودیم. تمام چیزی که در میان جمعیت دیده می‌شد، چهره‌هایی سرشار از هیجان بود، زیرا همه احساس می‌کردند که بالاخره لحظه آزادی از یوغ بردگی فرارسیده است." یک شاهد عینی از هالبراشتات نیز گفت: "هر اقدامی خودجوش بود - اگر غیر از این بود، همه چیز از هم می‌پاشید."

یکی از نخستین افرادی که درباره این رویدادها نوشت، چنین نتیجه گرفت: "اعتصابی که به شکل یک اعتصاب عمومی گسترش یافت، کاملاً بدون هماهنگی و به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از یک اعتصابی که توسط اتحادیه‌های کارگری سازمان‌دهی شده باشد، پیش رفت. اتحادیه‌های موجود در کنترل طرفداران رژیم بودند که تنها در خدمت منافع دولت بودند. به همین دلیل، این ابتکار عمل در نقاط مختلف و به‌طور همزمان، در خانه‌های صدها هزار کارگری که در روز ۱۶ ژوئن از طریق رادیو شنیدند که کارگران ساختمانی برلین چه کرده‌اند، شکل

کایو برنندل/۱۳

گرفت". [۱۱] همین نویسنده در ادامه می‌نویسد: "از ساعت ۷ صبح روز ۱۸ ژوئن، جنبش در سراسر منطقه شرقی در حال گسترش بود - بدون هیچ‌گونه ارتباطی میان شهرها و روستاها". [۱۲]

مورخان دیگری که بعدتر درباره این قیام نوشتند، این اظهارات اولیه را تأیید کردند.

همه کسانی که در این رویدادها شرکت داشتند و تمامی شاهدان عینی، بر یک نکته اتفاق نظر دارند:

"قیام برلین در ژوئن ۱۹۵۳ را به هیچ شکلی نمی‌توان توصیف کرد، جز به عنوان یک جنبش کاملاً خودجوش طبقه کارگر".



دروغ‌های بلشویکی

رشد جنبش توده‌ای در آلمان شرقی، ضربه‌ای مرگبار به تمامی نظریه‌هایی بود که مانند نظریه بلشویکی، بر ضرورت یک حزب انقلابی حرفه‌ای به‌عنوان پیش‌شرط انقلاب پرولتری تأکید می‌کردند.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، بلشویک‌های آلمان شرقی تمام تلاش خود را کردند تا از این ضربه‌ای که کارگران بر آن‌ها وارد کرده بودند، دفاع کنند. آن‌ها پس از ۴۸ ساعت سکوت، اعلام کردند که این یک مبارزه طبقاتی نبوده، بلکه یک "توطئه از پیش طراحی‌شده" بوده است.

آن‌ها ادعا کردند که "این شورش توسط آدانور، اولنهایتر، کایزر و روتر [۱۳] برنامه‌ریزی شده است". همچنین، آن‌ها به "هزاران مأمور تحریک‌کننده خارجی و فاشیست" نسبت دادند که "به لطف هوشیاری کارگران برلین، شکست خوردند".

دروغ‌های آن‌ها گستاخانه و بی‌پایان بود. اما حتی خود رژیم نیز در همان روزهای نخست، تناقضاتی در ادعایش داشت. روزنامه حزب S.E.D، "نویسه دویچلند"، در شماره ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ اعتراف کرد که کارگرانی که روز ۱۶ ژوئن اعتصاب کردند، "مراقب بودند که از عناصر تحریک‌کننده فاصله بگیرند".

بعدتر، رژیم کاملاً نادیده گرفت که قیام ژوئن، یک حرکت ناگهانی از آسمان نازل نشده بود، بلکه نتیجه گسترش یک جنبش در ماه‌های پیشین بود. آن‌ها این واقعیت را کاملاً سانسور کردند.

هفته‌ها قبل از ۱۶ و ۱۷ ژوئن، اعتصاب‌هایی در شهرهای آیسلبن، فینستروالده، فورستنوالده، کمپیتس-پورنا و دیگر نقاط رخ داده

بود. در این اعتصاب‌ها، همان مطالباتی مطرح شد که بعدها در جریان قیام ژوئن اعلام شد.

بلشویک‌ها هرگز این اعتصاب‌های قبلی را به "تحریک‌کنندگان" نسبت نداده بودند. با این حال، ارتباط آشکار این اعتصاب‌ها با قیام ژوئن، خود به‌تنهایی تمام افسانه‌های مربوط به یک روز "X" فرضی، که در آن گویا حمله‌ای به جمهوری دموکراتیک آلمان برنامه‌ریزی شده بود، را در هم شکست.

بلشویک‌ها ادعا کردند که "۹۵٪ از تظاهرات‌ها در آلمان شرقی از غرب سازمان‌دهی شده بود".

اما این ادعا بدان معنا بود که در روز ۱۶ ژوئن ۱۹۵۳، صدها هزار نفر از معترضان از پست‌های کنترل در مرز میان برلین شرقی و غربی عبور کرده‌اند - که کاملاً مضحک بود. حتی خود مقامات نیز این دروغ را باور نداشتند، چنان‌که دستگیری‌های گسترده‌ای در کارخانه‌ها و محله‌های کارگری برلین شرقی انجام شد. اگر بلشویک‌ها همچنان اصرار داشته باشند که تظاهرکنندگان از بخش غربی برلین آمده بودند، آنگاه مجبورند بپذیرند که افراد بی‌گناه را در مناطق شرقی بازداشت کرده و به حبس‌های طولانی‌مدت یا حتی اعدام محکوم کرده‌اند.

اگر، از سوی دیگر، ادعا کنند که افراد محکوم‌شده "گناهکار" هستند، آنگاه تمام ادعاهای آن‌ها درباره منشأ تظاهرات بی‌اعتبار می‌شود.

پس جرم واقعی این افراد که به زندان افتادند یا تیرباران شدند، چه بود؟ حتی روزنامه فورورترس آلمان شرقی در ۲۲ ژوئن و نویه دویچلند در ۲۳ ژوئن نوشتند که در کارگاه‌های ساختمانی استالین‌آله -

۱۶/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

جایی که تقریباً همه کارگران عضو حزب S.E.D. بودند - و همچنین در کارخانه کابل‌سازی کوپنیک و منطقه لایپزیگ، کمیته‌های اعتصاب که توسط کارگران انتخاب شده بودند، در حال فعالیت بودند.

آیا این بدان معنا بود که جرمی که ده‌ها نفر به خاطر آن محکوم شدند، تنها این بود که در یک کمیته اعتصاب انتخاب شده بودند یا خود کسی را انتخاب کرده بودند؟ این واقعیت مسلم بود، اما هیچ‌گاه آشکارا به این جرم متهم نشدند. طبقه حاکم آلمان شرقی نمی‌توانست صریحاً اعتراف کند که در حال سرکوب کارگران تنها به دلیل مبارزه طبقاتی آن‌ها است، و اینکه این واقعیت تهدیدی برای قدرت بلشویک‌ها محسوب می‌شود.

با وجود تمام تناقضاتی که پیش‌تر به آن اشاره شد، بلشویک‌ها همچنان بر تفسیر نفرت‌انگیز خود پایبند ماندند و قیام را "کار مأموران غرب و تحریک‌کنندگان" خواندند. روزنامه برلینر تسایتونگ این تفسیر را این‌گونه ارائه داد: تحریک‌کنندگان لباس‌های کابویی بر تن داشتند."

این مقاله حتی توضیح نداد که چگونه این افراد به‌عنوان "مأموران تحریک‌کننده" تشخیص داده شدند، صرفاً به این دلیل که لباس کابویی پوشیده بودند. شاید به این دلیل که هیچ‌کس واقعاً چنین افرادی را در لباس کابویی ندیده بود.

روزنامه تاگلیشه روندشاو در ۲۴ ژوئن برداشت دیگری ارائه داد و مدعی شد که "تحریک‌کنندگان" و "جاسوسان غربی" خود را به شکل کارگران ساختمانی درآورده بودند. اما این بار، آن‌ها توضیح ندادند که چگونه این جاسوسان توانسته بودند لباس‌هایی مشابه لباس‌های کارگران آلمان شرقی (همان لباس‌های بی‌کیفیت) را تهیه کنند.

در ۲۰ ژوئن ۱۹۵۳، فردی به نام کوبا تفسیر سوم را ارائه داد. او صحبت از "اوباش" کرد و گفت که این‌ها "افرادی بودند که در میان جمعیت کارگری برلین شرقی مخلوط شده و فوراً از ظاهرشان قابل شناسایی بودند".

در تمامی این تفاسیر، بلشویک‌ها بیشتر و بیشتر در زنجیره دروغ‌های خود گرفتار شدند. آن‌ها چاره‌ای نداشتند. آن‌ها هرگز تصور نمی‌کردند که این اقدام توده‌های جمهوری دموکراتیک آلمان از دل روابط اجتماعی خودشان نشأت گرفته است و اینکه رژیم حزب S.E.D. همان‌طور که نظم سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا چشم‌اندازی از یک انقلاب پرولتری را می‌گشاید، شرایط را برای یک قیام کارگری فراهم کرده است.

همان کوبا که پیش‌تر به او اشاره شد، به کارگران آلمان شرقی گفت: "نیاز به مبارزه فقط وقتی وجود دارد که دلیلی برای آن باشد، و شما هیچ دلیلی ندارید".

اینکه خود مبارزه کارگران نشان می‌داد که آن‌ها دقیقاً دلایل روشنی برای این مبارزه دارند، هرگز به ذهن او خطور نکرد!...

میان طبقه حاکم و طبقه کارگر آلمان شرقی شکافی عمیق وجود داشت. برای طبقه حاکم، سوسیالیسم به معنای کارمزدی، پاداش‌ها و سیستم کار مبتنی بر بهره‌وری بود. آن‌ها معتقد بودند که "منافع پرولتاریا" در شدت استثمار بیشتر نسبت به غرب خلاصه می‌شود. مقاومت کارگران در برابر چنین شرایطی، از نظر حاکمان، نتیجه "سوءتفاهم" بود - سوءتفاهمی که باید با کمک ارتش سرخ و نیروی پلیس مردمی (VolksPolizei) اصلاح می‌شد.

مقدمه‌ای بر بهار قیام

طبقه کارگر آلمان در قیام بزرگ طبقاتی ۱۹۵۳ از اشکال مختلفی از مبارزه استفاده کرد. تقریباً تمامی روش‌های مقاومت پرولتری یکی پس از دیگری - و گاهی همزمان - به کار گرفته شدند. اعتصابات، نظاهرات، اشغال گسترده کارخانه‌ها، ایگزین یکدیگر شدند و هر بار، هنگامی که یکی از این روش‌ها به نقطه‌ای از تحول یا فرسودگی می‌رسید، روش دیگری جایگزین آن می‌شد.

همه چیز از اوایل بهار آغاز شده بود. در ۱۶ آوریل ۱۹۵۳، جلسه‌ای در نیروگاه زایتز، نزدیک هاله برگزار شد که تحت فشار عمومی کارگران شکل گرفت. در این نشست، کارگران بخش جداسازی زغال‌سنگ به نتایج فاجعه‌بار سیستم پاداش اعتراض کردند. [۱۴] چند هفته بعد، در ۲۹ مه، روزنامه **Freiheit de Halle** گزارشی از این نشست منتشر کرد و اعلام کرد که کارگران عملاً به حزب حمله کرده بودند. در این گزارش آمده بود که یک کارگر به نام والتر برخاست و گفت: "رفقا، آنچه امروز می‌بینیم، چیزی جز تحقیر آشکار طبقه کارگر نیست. کارل مارکس ۷۰ سال پیش درگذشت، و ما هنوز درباره ابتدایی‌ترین نیازهای خود بحث می‌کنیم"... یک کارگر دیگر به نام مایر از یک مقام حزبی پرسید که "مبلغ پاداش او چقدر بوده و برای آن چه مقدار تولید کرده است؟" در همان روزی که این گزارش منتشر شد، دولت افزایش استانداردهای کار را اعلام کرد.

در ۲ ژوئن ۱۹۵۳، روزنامه **Neues Deutschland** گزارش داد که درگیری‌های شدیدی میان کارگران در کارخانه‌های لایپزیگ و کارگران کارخانه ابزارسازی برلین-لیختنبرگ در جریان است.

در ۷ ژوئن، رهبری حزب در ماگدبورگ در سرمقاله **Neues Deutschland** مورد انتقاد قرار گرفت که نتوانسته بود اوضاع را کنترل کند.

در ماگدبورگ، همانند ویلهمسروه و ینا، کارگران پا را فراتر گذاشتند. در روسلاو، آن‌ها نه تنها به افزایش کار اعتراض کردند، بلکه سیاست‌های کلی حزب و دولت را نیز به‌طور علنی به چالش کشیدند.

در ابتدا، بحث‌های کارگری، سپس اعتراضات سیاسی، و در نهایت اعتصابات عمومی رخ دادند - مانند بالا رفتن از سه پله نخست یک نردبان انقلابی. در تمامی اعتصابات بهار ۱۹۵۳، تعداد کارگران شرکت‌کننده اندک بود. اما تعداد دفعات اعتصابات پیوسته افزایش یافت - اینجا یک اعتصاب، آنجا دیگری، پشت سر هم در سراسر کشور. تنش روز به روز بیشتر می‌شد. در یکی از نشست‌های حزبی در چاپخانه لایپزیگ، فردی به نام زاونرت گفت: "همه کسانی که از افزایش استانداردهای کاری حمایت می‌کنند، فقط یک مشت احمق هستند که دستور می‌دهند." فرد دیگری به نام راولان اظهار داشت: "اگر یک انتخابات واقعی برگزار شود، حزب هیچ شانسی نخواهد داشت [۱۵]". در ۲۸ مه، نجاران در کارگاه **G-North** در استالین‌آله، برلین شرقی اعتصاب کردند. روزنامه **Neues Deutschland** در ۱۴ ژوئن گزارش داد که یکی از کارگران این افزایش استانداردها را "باج‌گیری آشکار" خوانده است. چهار روز پیش از قیام، در ۱۲

۲۰/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

ژوئن، اعتصاب دیگری در کارگاه C-South در استالین‌آله رخ داد. این بار، کارگران به اعلام افزایش ۱۰٪ استانداردهای کار اعتراض کردند و حاضر نشدند تا لغو این دستور به سر کار بازگردند.

حدود ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر، ۱۵ مقام رسمی شامل اعضای حزب، اتحادیه کارگری بلشویکی و مدیریت کارگاه در محل حاضر شدند. آن‌ها در میان کارگران رفتند و سعی کردند آن‌ها را آرام کنند. اما آنچه گفتند چیزی نبود جز "حرف‌های تکراری همیشگی": "کمی صبر کنید، وقتی سخت‌تر کار کنید، زندگی‌تان بهتر خواهد شد چون تولید افزایش می‌یابد. اگر سخت‌تر کار کنید، چیزی از دست نمی‌دهید، زیرا همه چیز ارزان‌تر می‌شود..." یکی از کارگران پاسخ داد: "ما پنج سال است که این مزخرفات را می‌شنویم و هنوز هم غذای کمتری داریم". کارگری دیگر حرفش را ادامه داد: "شکم شما به اندازه کافی چاق شده، اما به شکم‌های ما نگاه کنید. شما ۱۴۴ مارک به خانه نمی‌برید، شما ۱۲۰۰ مارک می‌گیرید." [۱۶]

یکی از مقامات اتحادیه کارگری سعی کرد توضیح دهد: "در یک کارخانه مردمی، که متعلق به خود شماست، چیزی به نام اعتصاب وجود ندارد. اگر اعتصاب کنید، در واقع علیه خودتان اعتصاب کرده‌اید." اما یکی از کارگران جواب داد: "ما برای سرگرمی اعتصاب نکرده‌ایم و دقیقاً می‌دانیم شما چه می‌کنید." آن مقام اتحادیه کارگری روش دیگری را امتحان کرد: "اگر امروز می‌خواهید اعتصاب کنید، اشکالی ندارد، اما باید به اتحادیه کارگری اطلاع دهید". کارگران به وضوح نشان دادند که اعتصابشان هیچ ارتباطی با اتحادیه‌های رسمی ندارد.

نه فقط استالین آله، بلکه تمام برلین

این درگیری در کارگاه C-South در استالین آله، در تاریخ ۱۲ ژوئن، از همه جهات مشابه درگیری های هفته های قبل بود. اما در بامداد ۱۶ ژوئن، این جنبش وارد مرحله جدیدی شد. تا آن لحظه، اقدامات پراکنده کارگران به هیچ نتیجه ملموسی نرسیده بود. اما کارگران بلوک ۴۰ که در آن سه شنبه کار خود را متوقف کردند، متوجه شدند که قدرت آن ها در تعدادشان است، و اینکه باید دیگر کارگران را نیز همراه کنند و مبارزه را گسترش دهند. به همین دلیل، مقاومت آن ها شکلی کاملاً متفاوت به خود گرفت.

بامداد زود، یک نماینده مدیریت به کارگاه آمد و همان حرف های همیشگی را تکرار کرد: "اول سخت تر کار کنید، بعداً زندگی بهتری خواهید داشت". این حرف دیگر آخرین قطره ای بود که جام صبر کارگران را لبریز کرد. کارگران تازه روی داریست رفته بودند که بلافاصله پایین آمدند. یک شاهد عینی روایت می کند: "من با ۱۵ نفر از همکارانم از نردبان بالا می رفتم که یکی از ما پرسید: 'بچه ها، شما با این شرایط موافقید؟' اولین نفر ماله اش را زمین گذاشت. چند ثانیه بعد، نردبان ها زیر فشار کارگرانی که به پایین می آمدند، به نوسان درآمدند. همه ابزارهایشان را همان طور که پایین می آمدند، رها کردند. ناگهان تعدادمان صد نفر بیشتر شد".

جنبش به طور غیرقابل مهارتی در حال پیشروی بود. اثرات این اعتصاب کوچک که به یک اقدام گسترده تبدیل شد، عظیم بود. اما تأثیر

۲۲/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

دیگری که داشت، تغییر ماهیت خود اعتراض بود. اعتصاب در عرض چند ساعت تبدیل به یک راهپیمایی گسترده شد و اولین شعارها ظنین‌انداز شدند: "ما کارگر هستیم، نه برده"!

حدود ساعت ۱۱ صبح، جمعیت به سمت الکساندرپلاتز حرکت کرد. اکنون تعداد تظاهرکنندگان به ۱۰,۰۰۰ زن و مرد رسیده بود. الکساندرپلاتز یک میدان وسیع است. وقتی به آنجا رسیدند، متوجه شدند که چقدر زیاد هستند. یکی از شرکت‌کنندگان بعداً گفت: "در آن لحظه، ما دیگر یک جمعیت نبودیم، بلکه یک موجودیت واحد بودیم، یک موجودیت که قدرت خود را درک کرده بود". کارگران با چشم خود دیدند که نیروهای پلیس مردمی (Volkspolizei) در برابرشان عقب‌نشینی کردند. این، حس قدرت آن‌ها را چند برابر کرد، و در واکنش به آن، شعارها بلندتر شد: "مرگ بر دولت! مرگ بر ولکس‌پولیزای! کاهش استانداردهای کار را مطالبه می‌کنیم"!

پس از الکساندرپلاتز، تظاهرکنندگان وارد خیابان اونتر دن لیندن شدند. می‌توانستید از روی سرها عبور کنید!"

تا زمانی که اولین گروه تظاهرکنندگان به ویلهلم‌اشتراسه رسیدند، دیگر هیچ‌کس درباره افزایش استانداردهای کار صحبت نمی‌کرد. شعارها این بود: "ما دیگر نمی‌خواهیم برده باشیم، ما آزادی می‌خواهیم"! ناگهان، یک فکر واحد تمام قلب‌ها و ذهن‌ها را پر کرد.

اثرات این تظاهرات توده‌ای همان چیزی بود که همیشه در چنین حرکت‌هایی دیده می‌شود: "با یک اقدام، بخش‌های مختلف طبقه کارگر را به یک موجودیت واحد تبدیل کرد. به کارگران - و همچنین به

دشمنانشان - نشان داد که قدرت واقعی آنها در تعدادشان و سرنوشت مشترکشان نهفته است".

هنریتا رولاتد هولست که پیش‌تر از او نقل قول شده بود، این پدیده را چنین توصیف کرده است: "تظاهرات، افراد را به یک جمعیت فعال تبدیل می‌کند، که شگفت‌انگیز است و با شور و شوق، قدرت و جسارت خود را به خود تأیید می‌کند. این همان چیزی است که آن حس اعتماد به نفس جمعی را ایجاد می‌کند؛ هر فرد احساس می‌کند که قدرت جمع، قدرت شخصی او را نیز افزایش داده است". [۱۷] این دقیقاً همان چیزی بود که در روز ۱۶ ژوئن در برلین شرقی رخ داد. جمعیت به یک توده واقعی تبدیل شده بود. وقتی آنها در ساعت ۱ بعدازظهر ساختمان دولت را در لایپزیگر اشتراسه محاصره کردند، تعدادشان بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر بود.

آنها فریاد زدند: "مرگ بر اولبریخت و گروته‌وهل!" اما این دو وزیر جرأت نکردند خود را نشان دهند. دو نفر از همکاران آنها، زلبمان و رانو، به جای آنها ظاهر شدند، اما حضورشان جمعیت را آرام نکرد: "ما می‌خواهیم اولبریخت و گروته‌وهل را ببینیم! ما تصمیم می‌گیریم که به چه کسی گوش دهیم!"

ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر، زلبمان روی یک میز کوچک که کسی از داخل ساختمان آورده بود، ایستاد. همکاران عزیز!! اما جمعیت فوراً او را قطع کرد: "تو همکار ما نیستی، تو یک خانن و یک کثافت هستی!!" با این حال، زلبمان دوباره تلاش کرد سخنرانی کند. او اعتراف کرد که افزایش استناداردهای کار یک تصمیم اشتباه بوده و اعلام کرد که لغو خواهد شد. اما سخنانش بیهوده بود. اگر این حرف را صبح زده بودی، شاید تأثیری داشت، اما در این ساعت فقط خنده و خشم ما را

۲۴/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

برمی‌انگیزی!" یک کارگر بنا با یک ضربه دست زلبان را از روی میز انداخت و خودش روی آن ایستاد. جمعیت با فریادهای تأیید از او استقبال کرد. "ما دیگر برده‌های شما نخواهیم بود! این فقط درباره استانداردهای کار نیست، و ما فقط از استالین‌آله نیستیم. ما تمام برلین هستیم!"

حدود ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر، ۱۵ مقام رسمی شامل اعضای حزب، اتحادیه کارگری بلشویکی و مدیریت کارگاه وارد صحنه شدند. آن‌ها در میان کارگران رفتند و سعی کردند آن‌ها را آرام کنند؛ اما حرف‌هایشان همان «حرف‌های قدیمی» بود: «فقط باید صبر کنید، چون به محض اینکه کمی سخت‌تر کار کنید، زندگی‌تان بهتر خواهد شد چون تولید افزایش می‌یابد. اگر سخت‌تر کار کنید، عقب نخواهید ماند، چون همه چیز ارزان‌تر می‌شود...» یکی از کارگران پاسخ داد: «ما پنج سال است که این مزخرفات را می‌شنویم و هنوز هم غذای کمتری داریم.» دیگری افزود: «شکم‌های شما به اندازه کافی پر شده، اما به شکم‌های ما نگاه کنید. شما ۱۴۴ مارک به خانه نمی‌برید، شما ۱۲۰۰ مارک می‌گیرید.»

یکی از مقامات اتحادیه کارگری خود بر عهده گرفت توضیح دهد: «در یک کارخانه مردمی، که به مالکیت خود شماست، اعتصابی وجود ندارد. اگر اعتصاب کنید، در واقع علیه خودتان اعتصاب کرده‌اید.» این موضوع موجب شد که یک کارگر پاسخ دهد: «ما برای خوشبختی خودمان اعتصاب نمی‌کنیم و دقیقاً می‌دانیم شما چه می‌کنید.» در نتیجه، مقام اتحادیه کارگری روش دیگری را امتحان کرد: «اگر امروز می‌خواهید اعتصاب کنید، اشکالی ندارد، ولی باید به اتحادیه کارگری

اطلاع دهید.» کارگران به وضوح به او گفتند که اعتصاب آن‌ها هیچ ارتباطی با اتحادیه‌ها ندارد.

هیچ کلمه اضافی در تمام این حرف‌ها وجود نداشت. آنچه که به‌عنوان تظاهرات کارگران یک شرکت آغاز شده بود، به مقاومت یک شهر فعال تبدیل شده بود. در ساعت ۴ بعدازظهر، خودروهای دولتی با بلندگو در سراسر شهر به چشم می‌خوردند. مسئولان اعلام کردند که افزایش استانداردهای کار لغو شده است؛ اما این اظهارات تأثیری نداشت. هیچ اثری از اقتدارشان باقی نمانده بود. در میدان روزنتالر، خودروهای رسمی واژگون شده بودند. شعار «اعتصاب عمومی» از دهان به دهان پرواز می‌کرد و فضا را پر کرده بود.

تا ساعت ۵ بعدازظهر، مردم شروع به حمله به مقامات حزبی کردند، درست در حضور پلیس ناتوان. در اوایل غروب، جمعیت فریاد می‌زد «مرگ بر حزب» S.E.D. اندکی بعد، آگهی‌های بلشویکی از دیوارها پاره می‌شد. رویروی زندان زنان برنیم‌اشتراسه، از آزادی فوری زندانیان خواستار شدند. تا ساعت ۱۰ شب، تب انقلابی کل جمعیت برلین شرقی را فراگرفته بود. شیفت شب در کارخانه‌های ماشین‌سازی؛ کارخانه‌های بزرگ به سر کار نیامدند.

یک شاهد عینی که از رویدادهای رخ داده در لایپزیگر اشتراسه خبر می‌دهد، گفت که کارگران از جسارت خودشان غافلگیر شده بودند: «وقتی شب ۱۶ ژوئن به خانه می‌رفتم، تنها یک فکر در ذهنم بود: امیدوارم فردا به اندازه کافی قوی باشیم و امیدوارم همه بخشی از این جنبش شوند. در طول شب‌های ۱۶ و ۱۷ ژوئن مشخص شد که باید

۲۶/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

صرفنظر از پیامدها بجنگیم و تا پایان مقاومت کنیم. ۱۶ ژوئن همه ما را دگرگون کرد».



گرایش کمونیسم شورایی

جو انقلابی

۱۶ ژوئن همه چیز و همه را تغییر داد. ۱۷ ژوئن تغییرات بیشتری به همراه آورد، زیرا تظاهرات توده‌ای همزمان با اعتصابات عمومی اتفاق افتادند و تعامل این دو شکل مبارزه پرولتری به سرعت واکنش زنجیره‌ای ایجاد کرد. چون کارگران قدرت خود را به عنوان یک طبقه احساس کرده بودند، شروع به عمل به عنوان یک طبقه کردند. به همین دلیل حس قدرتشان قوی‌تر شد.

برای تظاهرات تنها کافی است کار را متوقف کنید. پس هر جایی که کارگران تظاهرات می‌کردند، ابتدا به سوی کارخانه‌هایی می‌رفتند که رفقای مرددتر هنوز به مبارزه نپیوسته بودند. اعتصاب‌کنندگان به تظاهرکنندگان تبدیل شدند و تظاهرکنندگان فعالیت اعتصابی را تحریک کردند. کارگران حس می‌کردند اتحادشان یک واقعیت است. برای جلوگیری از هم پاشیدنش و برای حفظ استمرار مبارزه، هر لحظه گامی برمی‌داشتند که مبارزه کلی را به سطح بالاتری می‌برد.

در سراسر آلمان شرقی، کارگران کمیته‌های اعتصاب خود را برای اداره امور کارخانه‌ها، شهرها و مناطق صنعتی تشکیل می‌دادند. به این ترتیب قدرت به طور مداوم در حال تغییر بود. سازمان‌هایی که در جریان مبارزه و برای مبارزه شکل گرفته بودند، به تدریج اقتدار می‌گرفتند. قدرت حزب و دولت محو می‌شد، زیرا کشور از چنگ نهادهای قدیمی خارج می‌شد. به همان اندازه که کارگران به خودگردانی می‌پرداختند، این نهادها نیز وظایف دولتی خود را از دست می‌دادند. کمیته‌های اعتصاب به شکل شوراهای کارگری درآمدند، هم از نظر عملی و هم از نظر رسمی.

بنابراین سازمانی به وجود آمد که نه با هدف سرنگونی نظم اجتماعی بلکه به عنوان نتیجه‌ای از فرایند انقلابی شکل گرفته بود. اعتصابات عمومی به‌طور کلی به شکل یک اعتصاب عمومی درآمدند؛ کمیت، کیفیت آن‌ها را تغییر داد.

این تغییر کیفی همچنین در تغییر آگاهی نمایان بود. در ابتدا آن‌ها اعتصاب می‌کردند تا استانداردهای کار لغو شود، بدون این که به سرنگونی دولت فکر کنند. در جریان بحث‌هایی در ایستگاه آبی مرکزی در زایتز در ۱۶ آوریل، کارگری به نام اینگلهارت فریاد زد: «ما فقط می‌خواهیم مثل انسان‌ها زندگی کنیم، این همان چیزی است که می‌خواهیم.» اما لحظه‌ای که همه کارخانه‌ها متوقف شدند، اوضاع تغییر کرد. آن‌ها خواستار سرنگونی رژیم شدند تا بتوانند مثل انسان‌ها زندگی کنند. در واقع، آن‌ها در حال تحول روابط اجتماعی بودند. ابتدا فریاد می‌زدند: «مرگ بر افزایش استانداردهای کار»، اندکی بعد شعار تغییر یافت و شد: «مرگ بر والتر اولبریخت.» این همان چیزی بود که فرایند انقلابی را مشخص می‌کرد.

هیچ سازمانی انقلاب را به وجود نیاورد؛ انقلاب سازمان خود را ایجاد کرد. هیچ آگاهی انقلابی پیش از انقلاب وجود نداشت؛ انقلاب آگاهی انقلابی جدیدی به وجود آورد. آن‌ها به هم پیوسته بودند. سازمان‌های جدید که پیش‌تر وجود نداشتند، گویی به صورت جادویی ظاهر شدند. در واقع، آن‌ها به دلیل ابتکار عمل فعالان ناشناسی که توسط توده‌ها به جلو رانده شده بودند و حتی خودشان از جسارتشان شگفت‌زده شده بودند، پدیدار شدند. در هیجان ناگهانی رویدادها گرفتار شدند تا اینکه در آشوب اجتماعی، آگاهی همگان تغییر کرد. از سوی دیگر، این تغییر به شدت با

تشکیل سازمان‌های جدید تحریک شد؛ و مثال‌های فراوانی از این موضوع وجود دارد.

در شهر گورلیتز در کنار نایسه، در ۱۷ ژوئن، جمعیت شورشی نصب بلندگوهای شهر را تصاحب کرد. اولین بلندگوها به جلو آمدند: بلافاصله ۲۰۰۰ نفر به آن‌ها گوش می‌دادند. صدای بلندگو ضعیف بود؛ اما علی‌رغم این، یکی پس از دیگری سخن گفتند: کارگران کارخانه بزرگ واگن‌های تخت لووا، کارگران سایر کارخانه‌ها، صنعتگران، صاحب یک کافه، یک معمار، کارمندان دفتری و سپس کارگران بیشتر. اکثر آن‌ها هرگز در طول عمرشان مقابل میکروفون قرار نگرفته بودند، اما اشتیاق و شادی آن‌ها از شرکت در چنین رویدادهایی به آن‌ها کمک کرد تا هرگونه نگرانی را کنار بگذارند. آن‌ها به هزاران نفر خطاب می‌کردند و واقعاً صحبت می‌کردند.

در ماگدبورگ، در غروب ۱۶ ژوئن، موسیقی‌دان «کی»، مردی که قبلاً هرگز وارد سیاست نشده بود، در حالی که کت و دامن رسمی و دنباله‌دار به تن داشت، اثر «دی فلدرماوس» یوهان اشتراوس را اجرا کرد؛ او به کم کم متوجه نشد که روز بعد، او رهبری تظاهرات کارگری در آن شهر صنعتی را بر عهده خواهد گرفت و مجبور به فرار به برلین غربی خواهد شد.

شخصی به نام ریچارد اس، ساکن درسدن و ۳۴ ساله، اعتصاب‌کنندگان (تظاهرکنندگان) را در درسدن از یک کارخانه به کارخانه دیگر رهبری کرد و از کارگران خواست تا به این عمل بپیوندند. او وارد کارگاه اصلی هر کارخانه می‌شد، بر روی دستگاه تراش می‌پريد و تا زمانی که دستگاه‌ها خاموش و تسمه‌های محرکه قطع شوند، ژست

۳۰/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

می‌داد. سپس شروع به صحبت می‌کرد: «خبر استالین‌آله را شنیده‌اید؟ باید از آن‌ها حمایت کنیم. بیرون بیایید! به خیابان‌ها.» او و دو نفر دیگر یک کمیته انقلابی تشکیل دادند. آن‌ها عبور کامیون‌ها را متوقف کردند و رانندگان را متقاعد کردند تا برگردند و به این عمل بپیوندند. در مدت کوتاهی، یک تقسیم‌بندی موتوری در اختیارشان قرار گرفت که تا ساعت ۱۱ صبح حدود ۱۵۰۰۰ کارگر را منتقل کرده بود. بعداً ریچارد اس. گفت: «احساس می‌کردم گویی دوباره زاده شده‌ام. ۵۰ دوچرخه‌سوار فرستادم تا ایستگاه رادیویی را اشغال کنند...»

آن تلاش در درسدن شکست خورد، اما در هاله موفقیت‌آمیز بود. ایستگاه رادیویی محلی توسط ۳۰ کارگر شورشی اشغال شد تا اطمینان حاصل کنند که بیانیه‌های منتشرشده توسط سازمان مرکزی اعتصاب به بیشترین تعداد ممکن برسد. اتفاقات ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، همچون یک بهمن، سرعت گرفت. روز هنوز آغاز نشده بود که کارگران در تمام شهرها و روستاهای آلمان شرقی و تقریباً در هر کارخانه‌ای وارد نبرد شدند. همانند برلین شرقی، همه چیز با اعتصابات و تظاهرات آغاز شد. چند ساعت بعد، مردم شروع به خلع سلاح پلیس کردند. آن‌ها ساختمان‌های مرکزی حزب را محاصره کردند، اسناد تبلیغاتی حزب S.E.D. را پاره کردند، زندان‌ها را تسخیر کرده و زندانیان را آزاد کردند. اما فقط پس از این نمایش‌های خشم مردمی بود که قیام خودجوش ویژگی‌های آشکارتری از یک انقلاب پرولتری به خود گرفت. انفاقی نبود که این روند در صنعتی‌ترین مناطق آلمان شرقی که بالاترین تمرکز کارگری را داشت، آشکارتر دیده شد. این همان مناطقی بودند که معادن زغال‌سنگ قرار داشتند - و درست همان‌جا بود که اولین شعله‌های قیام

افروخته شد. در هاله، وولفن، مرزبرگ، بیترفلد، روسلاو، گرا و سایر شهرهای آن منطقه، سازمان‌هایی سر برآوردند که برای مدت کوتاهی قدرت اجرایی را به دست گرفتند. آن‌ها ساختاری نو ایجاد کردند که نه بورژوازی بود و نه دولتی: بلکه تنها و تنها با هدف ایجاد آزادی واقعی برای طبقه کارگر شکل گرفته بود.

ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر، جلسه‌ای در یکی از کارخانه‌های هاله برگزار شد که نمایندگان از تقریباً تمامی کمیته‌های اعتصاب کارخانه‌های شهر در آن شرکت داشتند. آن‌ها یک شورا تشکیل دادند که آن را "کمیته ابتکار" نامیدند، اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، این شورا از هر نظر، یک شورای کارگری بود و همان‌گونه نیز عمل می‌کرد. این شورا اعتصاب عمومی را اعلام کرد و تصمیم گرفت دفاتر یک روزنامه محلی را اشغال کند تا بتواند بیانیه‌ای منتشر کند. اما درست زمانی که کارگران در حال اجرای این طرح بودند، توسط خبرچین‌های پلیس لو رفته و مجبور به توقف شدند.

اما نیازی به پرسیدن نبود که کدام طبقه به سوی هاله حرکت کرده است. از ساعات اولیه صبح، سیل کارگران از کارخانه‌های متالورژی در حومه شهر جاری شد، درست همان‌طور که کارگران هنینگسدورف به برلین شرقی هجوم برده بودند. در میدان مرکزی بازار در هاله، بیش از ۵۰,۰۰۰ تظاهرکننده گرد آمدند.

اتفاقات مشابهی در مرزبرگ رخ داد: حدود ۲۰۰,۰۰۰ کارگر از کارخانه‌های لونا‌ی شیمیایی به سمت میدان اوهلند در مرکز شهر راهپیمایی کردند. [۱۸] آن‌ها کارگران کارخانه‌های بونا در شوکویا، کارگران معادن زغال‌سنگ گروس کاینا، کارگران میدین نفتی دره گایزل

۳۲/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

و سه کارخانه دیگر را نیز همراه خود آوردند. سازمان‌دهندگان اعتصاب معتقد بودند که قدرت اصلی کارگران در محل کار آن‌ها نهفته است، بنابراین به تظاهرکنندگان توصیه کردند که به کارخانه‌های خود بازگردند و در آنجا برای مطالباتشان بجنگند. این مطالبات از ساعات اولیه صبح به وضوح بیان شده بود: کل پرسنل کارخانه‌های لونیای در مقابل ساختمان مدیریت جمع شده بودند. یکی از درخواست‌های اصلی آن‌ها این بود که به شتاب بیش از حد ریتم کار پایان داده شود و پلیس کارخانه فوراً خلع سلاح شود. کارگران ایستگاه رادیویی کارخانه را اشغال کردند.

صحنه‌هایی که در بعدازظهر ۱۷ ژوئن در بیترفلد رخ داد، پیش از آن هرگز دیده نشده بود. کارگران با لباس کار از تمام کارخانه‌های حومه شهر در یک جبهه گسترده به سوی مرکز پیشروی کردند. معدنچیان هنوز با گرد و غبار زغال‌سنگ پوشیده شده بودند. کل شهر در فضایی جشن‌گونه غرق شده بود. رئیس کمیته اعتصاب در "میدان جوانان" شروع به سخنرانی کرد. هنوز در حال صحبت بود که خبر رسید پلیس چندین کارگر را بازداشت کرده است. کمیته اعتصاب بلافاصله تصمیم گرفت که شهر را اشغال کند.

در این لحظه، کمیته اعتصاب عملاً مانند یک شورای کارگری عمل کرد و قدرت اجرایی را در شهر به دست گرفت. کارمندان عمومی باید به کار خود ادامه می‌دادند، اما مأموران آتش‌نشانی دستور گرفتند که تمامی اعلامیه‌های حزب S.E.D. را از سطح شهر حذف کنند. همزمان، کمیته اعتصاب در حال آماده‌سازی اعتصاب عمومی بود، نه فقط در بیترفلد و مناطق اطراف، بلکه در سراسر آلمان شرقی. در تلگرامی به دولت

جمهوری دموکراتیک آلمان در برلین شرقی، کمیته اعتصاب بیترفلد خواستار "تشکیل یک دولت موقت متشکل از کارگران انقلابی" شد.

در روسلاو واقع در البه، کارگران نیز شهر را به‌طور موقت در دست گرفتند. هسته مقاومت در آن جا نیروی کار کارخانه های کشتی سازی نیروی دریایی بود.

در هر کارخانه و شهری که از نظر صنعتی یا سیاسی اهمیت داشت، وقایع مشابهی در حال رخ دادن بود. در درسدن، کارگران تمام کارخانه‌های بزرگ، از جمله زایس، دست به اعتصاب زده و در خیابان‌ها تظاهرات کردند. کارگران حمل‌ونقل در براندنبورگ، معدنچیان در معادن الیزابت، و کارگران ساخت واگن در کیرشموزر (که تحت مدیریت روس‌ها بود) نیز به جنبش پیوستند. در فالکنزه، لایپزیگ، فرانکفورت، اور، فورسنتبرگ، گریفسووالد و گوتسا، همه کارخانه‌ها از کار ایستادند. حتی معادن اورانیوم در مرز چکسلواکی و مناطق شمالی کشور، که جمعیت کمتری داشتند، نیز درگیر این جنبش شدند.

اما این حقایق مانع از آن نشد که روزنامه "نویه دوچلند"، یک ماه بعد در ۲۸ ژوئیه، اعلام کند که این اعتصاب توسط "کودتاگران" سازمان‌دهی شده بود و تنها ۵٪ از کارگران در آن شرکت داشتند. در واقع، طبقه حاکم بلشویکی با مقاومتی از سوی کل یک طبقه تحت ستم روبرو شده بود.

نه اولبريخت، نه آدناور

زمانی که حزب S.E.D. افزایش استانداردهای کار را در بهار ۱۹۵۳ اعلام کرد، بخشی از طبقه کارگر آلمان شرقی امیدوار بود که با انتقال به سطح درآمد بالاتر، اثرات آن را خنثی کند، اما این امید به سرعت بی‌ارزش شد. روزنامه "نویه دویچلند" نوشت که چنین مطالبه‌ای کاملاً برخلاف منافع کارگران است. اما کارگران دیدگاه متفاوتی نسبت به منافع خود داشتند.

آن‌ها محاسبه کردند و دریافتند که کارگری که روزانه ۲۰-۲۴ مارک درآمد داشت، پس از اعمال استانداردهای جدید، تنها ۱۳-۱۶ مارک به خانه خواهد برد. این یک قیام علیه حمله‌ای بی‌رحمانه به سطح زندگی آن‌ها بود، نه تلاشی برای اهداف سیاسی یا ایده‌های انقلابی. اما این مبارزه علیه سیاست‌های مزدی دولت، به‌طور طبیعی به مبارزه‌ای علیه خود دولت تبدیل شد.

این نه بر اساس نیت اولیه کارگران، بلکه بر اساس ماهیت خود مبارزه و خصلت طبقاتی آن بود. اما هم شرق و هم غرب این بُعد طبقاتی را نادیده گرفتند. بلشویک‌ها پذیرش آن را برابر با انکار تمام افسانه‌های پیرامون جامعه خود می‌دانستند، درحالی‌که دموکراسی‌های بورژوازی تمایلی نداشتند که این قیام را به‌عنوان یک جنبش کارگری معرفی کنند، چراکه ممکن بود کارگران غرب را تحت تأثیر قرار دهد.

این خصلت طبقاتی قیام، هم در شرق و هم در غرب تا حد زیادی نادیده گرفته شد و دلیل آن هم برای هر دو طرف یکسان بود. اعتراف بلشویک‌ها به این واقعیت به معنای رد تمامی افسانه‌هایی بود که

پیرامون جامعه خود ساخته بودند، در حالی که دموکراسی‌های بورژوازی هیچ منفعتی در برجسته کردن ابعاد اجتماعی قیام نمی‌دیدند، چرا که می‌توانست کارگران غرب را نیز تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل، رهبران سیاسی آلمان فدرال (F.G.R.) این قیام را به‌عنوان "یک خیزش مردمی علیه اشغال روسیه" معرفی کردند و برای تقویت این روایت، تأکید خود را بر رویدادهایی گذاشتند که در حاشیه جنبش رخ داده بود. به همین ترتیب، طبقه حاکم در غرب نیز آن را "مبارزه برای وحدت آلمان" نامید.

در ژوئن ۱۹۲۳، در جریان یک تظاهرات در میدان رودولف ویلدر در منطقه شونبرگ برلین غربی، صدراعظم آناور اعلام کرد: "هم‌میهنان ما که پشت پرده آهنگین زندگی می‌کنند، به ما یادآوری کرده‌اند که نباید آن‌ها را فراموش کنیم... در برابر تمام ملت آلمان اعلام می‌کنم که تا زمانی که آن‌ها آزاد نشده‌اند و تا وقتی که کل آلمان متحد نشده، ما دست از تلاش برنخواهیم داشت." و شهردار روتر افزود: "هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند مردم آلمان را از هم جدا کند. جوانان پرچم بردگی را در میدان براندنبورگ پایین کشیدند؛ روزی خواهد رسید که همان جوانان، پرچم آزادی را جایگزین آن کنند..."

در ۱۰ ژوئن، برخی جوانان واقعاً پرچم جمهوری دموکراتیک آلمان (D.D.R.) را از دروازه تاریخی براندنبورگ پایین کشیده و تلاش کردند که پرچم آلمان فدرال (F.G.R.) را جایگزین آن کنند. همچنین، در طول تظاهرات‌های مختلف، برخی شعار "آزادی! آزادی!" سر داده و بعضی گروه‌ها پرچم دولت بن را حمل می‌کردند. اما این موارد فقط نشان می‌دهد که برخی از شرکت‌کنندگان در این جنبش، درکی روشن از معنای

۳۶/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

اقدامات خود نداشتند. اگر کارگران فقط به تدریج به اهمیت واقعی اقدامات خود پی بردند، بدیهی است که همه آنها همزمان به این آگاهی نرسیدند.

کارگران آلمان شرقی در جریان اقدام خود نشان دادند که از نظر آنها، دشمن اصلی حکومت S.E.D. بود، نه ارتش روسیه که در خاک آلمان شرقی مستقر شده بود. برخلاف خصومت آشکاری که نسبت به نیروهای پلیس و مقامات حزبی داشتند، کارگران تا لحظات پایانی هیچ خصومت خاصی با ارتش شوروی نشان ندادند، مگر زمانی که این ارتش به طور علنی در سرکوب قیام مداخله کرد.

اگر پرسیده شود که آیا همه کارگران آلمان شرقی اقدام خود را به عنوان یک جنبش طبقاتی درک می‌کردند، پاسخ بدون شک منفی خواهد بود. اما این موضوع به هیچ وجه واقعیت غیرقابل انکار جنبش را تغییر نمی‌دهد: آنچه کارگران درباره اقدام خود فکر می‌کردند، اهمیت کمتری داشت نسبت به مجموعه اقداماتی که انجام دادند. با وجود نمادهای آلمان فدرال (F.D.R.) و شعارهای ساده لوحانه‌ای مانند "آزادی" و "وحدت"، واقعیت این است که طبقه کارگر هیچ میلی به زندگی در یک آلمان متحد نداشت. در ماگدبورگ، کارگران راه‌آهن، واگن‌های قطار را با حروف درشت سفید رنگ کردند: "نه اولبريخت، نه آدنور، بلکه اولنهائز"! آنها به طور ضمنی می‌گفتند که از یک سوسیال‌دموکرات مانند اولنهائز حمایت می‌کنند، اما نه آلمان تحت حکومت اولبريخت و نه تحت کنترل آدنور را نمی‌خواهند. این پیام هرچند کمی مبهم، اما نشان می‌داد که آنها مبارزه خود را نه فقط علیه سرمایه‌داری دولتی، بلکه علیه سرمایه‌داری به طور کلی می‌دیدند و هیچ

کایو برندل/۳۷

تمایلی نداشتند که اربابان بلشویکی خود را با اربابان بورژوازی جایگزین کنند.

رهبران سیاسی آلمان، روز ۱۸ ژوئن را به عنوان "روز وحدت آلمان" یک تعطیلی ملی اعلام کردند. اما آن‌ها این حقیقت را کاملاً نادیده گرفتند که این قیام قبل از هر چیز، یک طغیان علیه تقسیمات طبقاتی بود. کارگران آلمانی در جریان آن روز دشمنی آشستی‌ناپذیر خود را با جامعه‌ای که بر پایه استثمار طبقاتی بنا شده بود، نشان دادند.



افشای چهره واقعی بلشویسم

در برابر جنبش خودجوش کارگران آلمان شرقی، دولت اولبريخت کاملاً فلج شده بود. در بسیاری از موارد، پلیس محلی دچار تردید بود، و حتی جایی که از بوروکرات‌ها حمایت می‌کرد، به شدت بی‌تصمیم و ضعیف عمل می‌کرد. در برخی از شهرها، مقاومت پلیس آن‌قدر ضعیف بود که بلافاصله فروپاشید.

دستگاه بوروکراتیک بلشویکی، حتی پیش از آغاز نبرد، شکست خورده بود. فساد و پوسیدگی رژیم، از بعدازظهر ۱۶ ژوئن به وضوح آشکار شد. هیچ‌یک از وزرای ارشد، جرأت نکردند در برابر جمعیت خشمگینی که در لایپزیگر اشتراسه جمع شده بودند، ظاهر شوند. در همان شب، برخی از مقامات عالی‌رتبه حزب، چمدان‌هایشان را بستند و آماده فرار شدند.

در این مقطع، خیابان‌ها در کنترل کارگران ساختمانی، جوشکاران، حروفچین‌ها و نجاران بود. هنوز ساختمان کلمبوس‌هاوس و میدان پوتسدامر شعله‌ور نشده بودند، این اتفاق فردای آن روز رخ داد، اما تمامی رویاهای طبقه حاکم در همان لحظات دود شده و به هوا رفته بود. اگرچه طبقه کارگر هنوز قدرت را به دست نگرفته بود، اما روشن بود که دولت نیز دیگر آن را در اختیار ندارد.

بلشویک‌های آلمانی هرگز بدون ارتش روسیه و تانک‌های روسی نمی‌توانستند قدرت خود را بازپس بگیرند. اگر آن‌ها در برلین و بسیاری از شهرهای شورشی دیگر مداخله نکرده بودند، اگر روس‌ها وضعیت

محاصره را اعلام نمی‌کردند، دست به دستگیری‌های گسترده نمی‌زدند و تعداد زیادی از کارگران را اعدام نمی‌کردند، سقوط رژیم حتمی بود.

در دسامبر ۱۹۰۵، قزاق‌های تزار نیکلاس دوم، قیام کارگران را سرکوب کردند - تحت فرماندهی ژنرال سمیونوف، همان کمیسر عالی شوروی که قیام آلمان شرقی را در ژوئن ۱۹۵۳ سرکوب کرد. سربازان روسی به روی جمعیت آتش گشودند و کارگرانی که بدون سلاح مقاومت می‌کردند، زیر تانک‌ها له شدند. [۱۹]

بلشویسم در تابستان ۱۹۵۳ بار دیگر نقاب دروغین خود را از دست داد. از زمان قیام کرونشتات در مارس ۱۹۲۱، تضاد میان طبقه کارگر و دیکتاتوری حزب بلشویک، هرگز به این وضوح و شدت نمایان نشده بود. هرگز از آن زمان، چنین تعداد زیادی از کارگران، به‌طور مستقیم و آشکار، تجربه‌ای از بی‌رحمی بلشویسم نداشته‌اند که چگونه راه آن‌ها را به سوی آزادی مسدود می‌کند.

واحدهای زرهی روسیه در اواخر بعدازظهر ۱۸ ژوئن وارد نبرد شدند، با نمایش نیرویی چشمگیر، اما در ماموریت خود برای پایان دادن به مقاومت فوری شکست خوردند. در ساعت ۱ بعدازظهر، فرمانده روسی برلین، ژنرال دبراوا، وضعیت محاصره در شهر را اعلام کرد. این وضعیت به سرعت به تمام شهرهای آلمان شرقی گسترش یافت، اما همچنان به درگیری‌ها پایان نداد. اگرچه خیابان‌های برلین شرقی در روز ۱۸ ژوئن تا حد زیادی خالی شده بود، اما اعتصابات همچنان ادامه داشت.

در همان روز، کارگران وارنمونده برای اولین بار ابزارهای خود را زمین گذاشتند. در درسدن، شورمیتز و روستوک، مجموعه‌ای از

۴۰ / قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

کارخانه‌های کارگری اعتصاب کردند. در پوتسدام، کارمندان دولت نیز دست به اعتصاب زدند. چندین شهر آسیب جدی دیدند. تمام ترافیک قایق‌رانی در مسیرهای آبی متوقف شد.

در شب ۱۸ ژوئن، یک واحد ۸۰۰ نفره از "پلیس مردمی" معادن زغال‌سنگ تسویکاو و دلزنیس را اشغال کرد. در برابر آن‌ها، ۱۵,۰۰۰ معدنچی ایستاده بودند که آزادی رفقای بازداشت‌شده خود را مطالبه می‌کردند. تظاهرات در کارخانه‌های لوناای مجاور ادامه یافت: ۳۰۰ پلیس، جانب کارگران را گرفتند، و پیاده‌نظام روسیه شروع به تیراندازی کرد و ساختمان‌های کارخانه را اشغال نمود. کارگران چندی بعد، بخشی از این ساختمان‌ها را به آتش کشیدند.

در همان روز، قیام به منطقه معدنی ارتزگبیرگه کشیده شد، که تا آن لحظه آرام باقی مانده بود. ۸۰,۰۰۰ معدنچی دست به اعتصاب زدند، تظاهرات کردند و دفاتر را به تسخیر خود درآوردند. نبردهای خیابانی شدید میان پلیس و نیروهای مسلح سنگین روسیه در شهرهای یوهان‌گنورگن‌اشتات، مارینبرگ، آیین‌اشتوک، فالکنشتاین و اوپرشلمه رخ داد.

تا ۱۹ ژوئن، کل منطقه معدنی در حال قیامی آشکار بود. ۱۱۰,۰۰۰ نفر در اعتصاب و تظاهرات بودند. حداقل ۶۵ حلقه چاه اورانیوم تخریب شد - برخی با مواد منفجره، برخی دیگر با سیلاب. روس‌ها دریافتند که مجبور به استقرار نیرویی بزرگ‌تر از آنچه در سال ۱۹۴۵ برای تصرف برلین به کار برده بودند، هستند [۲۰]. با وجود موج گسترده دستگیری‌ها و اعدام‌ها، قیام ادامه یافت. هنگامی که در ۲۱ ژوئن، محاصره شدت یافت، کارگران با لینچ کردن چند افسر

پلیس پاسخ دادند. ده روز نبرد بی‌رحمانه طول کشید تا روس‌ها دوباره کنترل را به دست بگیرند.

کارگران تا روزهای جمعه و شنبه، ۱۹ و ۲۰ ژوئن، همچنان در حال جنگ در سراسر آلمان شرقی بودند. در وارنمونده و روستوک، درگیری‌های خشونت‌باری رخ داد. در دسو، در بالای رودخانه الب، نانی در کل شهر باقی نمانده بود، اما هیچ‌کس فکر تسلیم شدن را نداشت. واحدهای پلیس در مکلنبورگ و هارتس از شلیک به کارگران سر باز زدند و عقب‌نشینی کردند.

تا پایان هفته، اعتصابات جدیدی در چندین شهر آغاز شد، این بار در شرکت‌های کوچکتر. همانند قبل، کارگران بلافاصله کمیته‌های اعتصاب را تشکیل دادند. این کمیته‌ها اعلام کردند که تنها زمانی به کار بازخواهند گشت که وضعیت محاصره لغو شود و سربازان از کارخانه‌ها خارج شوند. در نهایت، نیروی عظیم کارگران مجبور شد در برابر قدرت برتر ارتش روسیه تسلیم شود. کارگران از کارخانه‌های خود بیرون رانده شدند و با تیربار از پشت هدف قرار گرفتند.

پس از این، رهبران حزب S.E.D. دوباره شجاعت خود را بازیافتند. آن‌ها از آنچه که قدرت طبقه کارگر می‌توانست انجام دهد، به لرزه افتاده بودند. اما پس از "مد" انقلابی پرولتری، موجی از وحشت سراسر کشور را فرا گرفت. مقاومت کارگران، ناشی از تضادهای اجتماعی‌ای بود که هنوز به‌هیچ‌وجه از بین نرفته بود.

نیروهایی که در طول قیام ژوئن به سطح آمدند، هرگز نمی‌توانستند به‌طور کامل نابود شوند، زیرا این نیروها در ذات خود طبقه کارگر تجسم یافته بودند و محصول مستقیم فرآیند تولید بودند.

۲/۴/ قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

تا زمانی که هر جامعه‌ای بر پایه کارمزدی بنا شود، قیام کارگران مزدبگیر سرنوشتی محتوم خواهد بود؛ همانند شمشیر داموکلس. کارگران آلمان شرقی نشان دادند که چگونه باید یک انقلاب پرولتری را تصور کنیم.

یادداشت‌ها:

[۱] خیابان استالین (Stalin Allee)، که پیش از جنگ با نام خیابان فرانکفورت (Frankfurter Allee) شناخته می‌شد و در جریان برنامه‌ی غیر استالینی‌سازی در سال ۱۹۵۶ مجدداً تغییر نام یافت، در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۳ به یک سایت بازسازی عظیم تبدیل شد، جایی که ویرانه‌های جنگ پاک‌سازی شده و مرکز برلین و رژیم ساخته شد.

[۲] جمهوری دموکراتیک آلمان (G.D.R.) در برابر جمهوری فدرال آلمان (F.R.G.)

[۳] برخلاف آنچه در تبلیغات آلمانی گفته شده است (و روز ۱۷ ژوئن به‌عنوان یک تعطیلی ملی در آلمان غربی اعلام شد)، کارمندان اداری، دهقانان خرده‌مالک و طبقات غیرکارگری به‌طور کامل خارج از قیام باقی ماندند.

[۴] معمولاً این جمله از لنین نقل می‌شود: "هیچ جنبش انقلابی بدون نظریه انقلابی امکان‌پذیر نیست." با این حال، نقل‌قول دقیق‌تر آن در کتاب "چه باید کرد؟" چنین است:

"هیچ جنبش انقلابی بدون نظریه انقلابی ممکن نیست."

در عمل، تفاوتی وجود ندارد، زیرا برای لنین، "عمل انقلابی" و "جنبش انقلابی" (متشکل از انقلابیون حرفه‌ای) دو مفهوم یکسان بودند. [۵] تبلیغات دو طرف (شرق و غرب) در ظاهر با یکدیگر متضاد به نظر می‌رسیدند، اما در واقع یکدیگر را تکمیل می‌کردند. [۶] از میان مقالات موجود به زبان فرانسه، بهترین پژوهشی که درباره این موضوع منتشر شده است:

"Combats ouvriers sur l'Avenue Stalin"، در نشریه *Les Temps Modernes*، اکتبر ۱۹۵۳، صفحه ۶۷۲ و پس از آن، نوشته‌ی پنو سالر.

این متن در اثر او با عنوان *La classe ouvrière d'Allemagne Orientale* (انتشارات کارگری) بازنشر شده است.

یک نقد بر این موضوع نیز در شماره ۴۳ نشریه I.C.O. در نوامبر ۱۹۶۵ (صفحه ۱۶) منتشر شده است، که در آن کتاب آرنولف بارینگ تحت عنوان "۱۷ ژوئن ۱۹۵۳" (به زبان آلمانی، کلن ۱۹۶۵) بررسی شده است.

[۷] در نقد کتاب آرنولف بارینگ در نشریه I.C.O. (به بالا مراجعه کنید)، گزارش شده است که اولبريخت از صحبت با اعتصاب‌کنندگان خودداری کرد، با این استدلال که باران می‌بارد و تظاهرات به‌زودی پراکنده خواهد شد. گوستاو نوسکه در آغاز انقلاب آلمان نیز روی باران حساب کرده بود تا تظاهرکنندگان را به خانه بفرستد (ر.ک: نوسکه، "Von Kiel bis Kapp"، ۱۹۲۰، صفحه ۱۷)

[۸] هنریتا رولاند هولست، "عمل توده‌ای انقلابی"، ۱۹۱۸، صفحه

۴۴ / قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

[۹] رزا لوکزامبورگ، نامه به ماتیلده وورم، نوشته‌شده در ۱۶ فوریه ۱۹۱۷ از زندان ورونکه. پل فروه‌لیش، "رزا لوکزامبورگ، اندیشه و عمل"، هامبورگ ۱۹۴۹.

[۱۰] برخی تلاش کردند تا تأثیر "سنت‌های کارگری" را بر این قیام

بررسی کنند.

ویلی برانت، رهبر سوسیال‌دموکرات‌ها، معتقد بود که این رویدادها تحت تأثیر سنت اصیل کارگری اتحادیه‌های قدیمی و جنبش‌های سیاسی بوده‌اند (برخی حتی تلاش کردند که آن را به قیام‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱ مرتبط کنند).

با این حال، طبق تحقیقات بارینگ (به بالا مراجعه کنید)، هیچ مدرکی برای چنین نتیجه‌گیری‌ای وجود ندارد، چرا که قیام‌ها هم در مناطقی که در دهه ۱۹۳۰ به کمونیست‌ها رأی داده بودند و هم در سایر مناطق اتفاق افتادند.

در هر حال، "سنت‌های قدیمی" در خیابان‌ها غایب بودند، زیرا سوسیال‌دموکرات‌های دوران وایمار، سپس نازی‌ها و در نهایت پلیس مخفی شوروی (O.G.P.U)، تمامی اعضای فعال طبقه کارگر را از بین برده بودند (I.C.O.، صفحه ۱۹)

[۱۱] یواخیم گ. لیتهاوزر، "در مونات"، اکتبر ۱۹۵۳، صفحه

۴۶.

[۱۲] همان منبع، سپتامبر ۱۹۵۳، صفحه ۶۱۳.

[۱۳] آدناور، صدراعظم جمهوری فدرال آلمان (F.R.G.) بود.

اولنهایتر، رهبر حزب سوسیال‌دموکرات بود. کایزر، رهبر حزب دموکرات مسیحی بود. روتر، شهردار سوسیالیست برلین غربی بود.

[۱۴] حزب S.E.D. برای مدت طولانی در تصمیم‌گیری درباره برگزاری یا عدم برگزاری جلسات مردد بود. در اغلب موارد، مجوز تجمع تنها در لحظات آخر صادر می‌شد. این همان "حق کامل برای بیان آزادانه نظرات"، بود که بعدها در نشریه "نویه دوچلند" توسط "کوبا" به آن اشاره شد.

[۱۵] نقل قول از روزنامه "لایپیگر فولکس تسایتونگ"، ۲۵ مه ۱۹۵۳.

[۱۶] بر اساس گزارش‌های کارگران ساختمانی در گفتگو با سردبیران "در مونات"، سپتامبر ۱۹۵۳، صفحه ۶۰۱.

[۱۷] منبع ذکر شده در بالا، صفحه ۱۶. اتفاقاتی مشابه در انقلاب مجارستان ۱۹۵۶، انقلاب آلمان ۱۹۱۸، و سایر انقلاب‌ها نیز رخ داده است.

[۱۸] کارخانه‌های شیمیایی "لونا" بزرگ‌ترین مجموعه صنعتی در آلمان شرقی بودند.

[۱۹] بیش از سه سال بعد، در پایان اکتبر و اوایل نوامبر ۱۹۵۶، مثال آلمان در مجارستان تکرار شد. کارگران در بوداپست و سایر شهرهای مجارستان، تانک‌های روسی را با کوکتل مولوتف‌هایی که خود ساخته بودند، از کار انداختند. [۲۰] این آمار در نشریه "در مونات"، اکتبر ۱۹۵۳ منتشر شد. علاوه بر شمار نیروهای روسی، جزئیات دقیقی درباره نقاط ضعف ارتش روسیه نیز ارائه شد.

نتیجه این بود که بسیاری از افسران و سربازان روسی، همدلی خاصی با کارگران درگیر در قیام داشتند.

٦٤ / قیام طبقه کارگر در آلمان شرقی

برخی از افسران روسی، همراه با تعدادی از پلیس‌های آلمانی، به دلیل این همدلی تیرباران شدند.

برخی دیگر موفق به فرار به غرب شدند، از جمله سرگرد روسی "نیکیتا رونشین".

بر اساس شهادت او، حداقل ۱۸ سرباز روسی اعدام شدند (گزارش شده در "در مونت"، اکتبر ۱۹۵۳، صفحه ۶۶)

منبع:

[The Working Class Uprising in East-Germany June](#)

[۱۹۵۳: Class struggle Against Bolshevism](#)